



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۷/۱۷



نعیم بارز

# با کودتای ۲۶ سرطان

تا امروز از پیکر ملت خون جاریست!



داؤد خان با کودتای ۲۶ سرطان راهی را گشود که تا امروز از پیکر  
ملت افغانستان خون جاریست!

یادداشت نویسنده: نوشته ذیل که در سال ۲۰۱۵ میلادی رقم شده و در «سایت وزین آریانا افغانستان آنلاین» به نشر رسیده بود، چون باز هم بعضی ها به یاد و ستایش از داؤد خان و در واقعیت امر به دفاع از دیکتاتوری بر آمده اند، اینک یک بار دیگر پیش کش خوانندگان محترم می گردد.

وقایع گذشته کشور در بیشتر موارد تاریک و متناقض اند، زیرا تاریخ گذشته همیشه از گزند گذشت زمان در امان نمانده و به این لحاظ اغلب کسانی که به رویت قطعات اسناد ناقص در اختیار داشته کار کرده اند و تاکنون در مسایل تاریخ افغانستان به نشر رسیده، مورد مناقشه و اعتراض بوده، البته در این ارتباط احساس تعلقات شخصی، فامیلی، قومی نیز ذیدخل بوده است. لذا برای روشن ساختن تاریکی های تاریخ و از میان بردن تناقض ها به نوع تفسیر تاریخی و تحلیل علمی منطقی نیاز است که امید در آینده نه چندان دور به همت تاریخ نگاران مجهز به علم و مدارک لازم این مشکل برطرف گردد.

• در اینجا من به هیچوجه خود را صاحب صلاحیت و وارد به علم تاریخ نمی دانم، فقط صادقانه می گویم نوشته زیبا و با منطق بسیار بلندی از آقای محترم محمد ولی آریا تحت عنوان (دیکتاتوری سرک ساز

یا دیموکراسی ذهنیت ساز) مرا واداشت در این موضوع که چند سال قبل نوشته ای تحت عنوان «ضرورت دیکتاتور با کفایت . . .» در سایت «افغان جرمن» به نظر خواهی گذاشته شده بود و من هم مطلبی نوشته بودم، اینک که بار دیگر به نوعی دفاع از دیکتاتوری در سایت «افغان جرمن» گرم شده با اضافه چند نکته تازه آنرا پیش کش خوانندگان محترم نمایم:

- طلب دیکتاتوری، میل به تابعیت و بندگیست
  - بدترین دیموکراسی بهتر از دیکتاتوریت!
  - معنی و مفهوم ضرورت به دیکتاتور، یا ناجی چیست؟
  - آیا به این معنی نیست که بگوئیم ما نمی توانیم سر پای خود بایستیم، و نمی توانیم در تحت قواعدی در تفاهم با یکدیگر زندگی کنیم، بلکه به شخصی ضرورت داریم که مثل یک چوپان با چوب ما را بزند و بترساند و به هر سمت و سو که بخواهد بکشد. اگر معنی آن اینست ما نباید خود و مردم خود را تحقیر کنیم که لیاقت آزادی و سر پای خود ایستاد شدن را نداریم.
  - بی اهمیت شمردن آزادی و دیموکراسی و استقلال، مردم کشور ما را به این حال و روز رسانده است و تجارب تاریخی در بخش وسیعی از جهان ثابت ساخته است که آزادی و دیموکراسی می تواند ملت ها را از شر استبداد، فقر و حقارت رهائی بخشد.
  - این وظیفه روشنفکر و دانشمندان نیست که کار دیکتاتورها را نیک و مثبت ارزیابی کرده و برای مشکل کشور از آن نسخه تجویز نمایند، من به صداقت و نیت خیراندیشانه، با کسانی که چنین فکر می کنند کاری ندارم ولی اینکه چرا به این اندیشه می افتند باید بعضی علل و انگیزه های آنرا دریافت.
- ❖ ۱- در روزهای بد و دوره های بدبختی و جنگ و بحران معمولاً انسانهای دردمند و مأیوس اعتماد به نفس خود را از دست میدهند و نسبت به ارزشهای زندگی انسانی بد بین و یا بی تفاوت می شوند، آنها نسبت به هرگونه خوبی مشکوک شده سوء ظن پیدا میکنند، در چنین موقعیت ها بعضاً فکر می کنند که واقعین شده اند، اما بالعکس آنچه آنها می پندارند علامت ضعف، خستگی و نومیدی بوده که نمی توانند شرایط و امکانات را درست ارزیابی نمایند.
- بناءً در تصمیم گیری های سیاسی اجتماعی یا به بی بند و باری و لاقیدی پناه می برند و یا تصمیمات اشتباه می گیرند و در چنین حالات افرادی هم همیشه هستند که قدرت خواهی را « شهوت شیطانی و اهریمنی » تبلیغ می کنند. مقصد شان اینست که نمی خواهند در قدرت رقیبی در برابر خود داشته باشند بلکه می خواهند قدرت را در انحصار خود داشته باشند، ولی در جائیکه قدرت مطلق هست، سیاست وجود ندارد، سیاست در جایی هست که آزادی وجود داشته و همه قدرت بخواهند و قدرت را اخلاقی و دوست داشتنی بدانند، کسانی که قدرت خواهی را بدنام می سازند مقصد شان اینست که مردم را از عرصه سیاست کنار زنند.

البته دخالت مردم در سیاست موقعی میسر می شود که مردم به داشتن قدرت و یا گرفتن حق خود در اجتماع علاقه پیدا کند و ارزش اخلاقی و اجتماعی به آن بدهد و سیاست موقعی پیدایش می یابد که ملا و آخذ و هر کسی دیگر از تحقیر و کثیف ساختن سیاست دست بر دارند.

❖ ۲- در نظام های دیکتاتوری که افراد و طبقات مختلفی ثابت و دوام تاریخی در اجتماع پیدا می کنند، نمی خواهند موقعیت خود را از دست بدهند، به این علت قدرت و قدرت خواهی و سیاست را بدنام و غیر اخلاقی می خوانند تا کسی از جای خود، طبقه و موقعیت اجتماعی و سیاسی خود خارج نشود.

❖ ۳- خصوصیت مشترک همه قدرتهای مطلق العنان چه مذهبی، چه ایدئولوژیکی کمونیستی، فاشیستی و غیره در نهایت اینست که همه مردم در مقابل آنها مساوی به هیچ شوند، زیرا وقتی آنها به قدرت می رسند می کوشند دیگران در مقابل شان به ضعف محض برسند و مردم کور کورانه اطاعت کنند، اما تابع و مطیع کسی شدن یعنی از خود اراده نداشتن است. و کسی که از خود اراده نداشته باشد حقش است که برده باشد.

• تعریف شخصیت اخلاقی بر پایه همین « اراده » است، به قول ارسطو «کسی یک شخص هست که دارای اراده باشد، برده چون تابع اراده مالک خود هست «شخص» نیست بلکه فقط چیزی مثل شی یی است از اینرو خرید و فروش می شود»

• اما وقتی در اثر تبلیغات احساس قدرت جوئی در مردم کوفته و فشرده می شود گاه گاه اشتهای قدرت برای بعضی ها حالت افراطی پیدا می کند آنگاه مانند تشنه جلدزده ای وقتی به آب می رسد هرچه می نوشد، عطش آن فرو نمی نشیند، تشنگان قدرت هم به هر مقامی که میرسند حرص قدرت طلبی شان تسکین نمی یابد بلکه فزونی میگیرد، درین خصوص نقص در ذات انسان نیست، بلکه در سیستم ها، در تئوری ها و جهان بینی ها است که منفذ های خروج معتدل و قانونمند قدرت جوئی و رسیدن به قدرت را بروی مردم می بندند، آنگاه اشتهای قدرت جزئی در بعضی افراد و گروه ها به اندازه شدید میشود که بزرگترین خطر برای از بین بردن آزادی و عدالت و مساوات پدید می آورد. و از آنجا که اشتهای التهایی قدرت چشم بعضی ها را نسبت به استعداد شان کور می کند، تلاش می ورزند برای رسیدن به قدرت بیش از آنچه لیاقت و استعدادش را دارند با توسل به هر وسیله ای برسند.

• آنها می خواهند به اصطلاح رهبر خلق ها و پرولیتاریای سراسر جهان شوند، امام زمان و امیر المومنین شوند، ناپلیون بناپارت و غیره شوند.

• لذا با اینگونه قدرت طلبی جنون آمیز یک نوع هرج و مرج بدون رعایت موازین دیموکراسی در اجتماع پدید می آید و بنا بر همین اصل است که نظام های دیموکراتیک به زودی شکست می خورند و تبدیل به دیکتاتوری می شوند.

• اما با این وضع انسان نباید مأیوس شده خواهان دیکتاتور و پیرو آن شود، پیروی در سیاست نفی قدرت و شخصیت از خود است. انسان باید آگاهانه از سیاست و منافع فردی و اجتماعی خود دفاع نماید. به خصوص روشنفکران، دانشمندان، ادبا، هنر پیشگان، باید به سیاست رو آورده و از حق خود و دیگران دفاع نمایند، زیرا عامه مردم فقط در بعضی حالات استثنائی بسیج می شوند ولی برای همیشه نمی شود آنها را در صحنه سیاست نگاه داشت.

یکی از عوامل بی تفاوتی و لاقیدی عامه نسبت به واقعیت یک «دولت ملی» ابهام و مشتبه سازی سیاست ها و روند هایی است که دائماً از سوی افراد خود کامه و گروه های مذهبی و ایدئولوژیک زیر نام دولت رنجبران و زحمتکشان و یا گروه های اسلامی زیر نام اسلام «راستین» و اسلام «اصیل» ناجی ملت و غیره تبلیغ می شود و بدین ترتیب از عدم آگاهی و یا اعتقاد و اخلاص مردم سوء استفاده نموده انقلابات خونینی را برای رسیدن شان به قدرت براه می اندازند.

❖ ۴- در اینجا به نوشته دوست محترم سید هاشم سدید که تحت عنوان (آیا واقعاً افغانستان به یک دیکتاتور نیاز دارد؟) و به سایت افغان جرمن در بخش نظر خواهی به نشر رسیده بود یک اشاره کوتاه می نمایم:

• جناب شان که از خوبی کارکرد دیکتاتور ها از یونان قدیم مثال آورده اند. باید گفت وضعیت یونان باستان با وضعیت امروز افغانستان و جهان کاملاً فرق دارد، در یونان آن زمان قدرت واقعی دولت در دست زمین داران بزرگ و سران قبایل بود، علاوه بر آن در اثر جنگ ها با خارج و بدست آوردن اسیران جنگی نظام برده داری به اوج خود رسیده بود، اکثراً کار های سخت و شاقه در بخش زراعت و معادن به دوش برده ها بود و یونانی ها در میان خود یک نوع دیموکراسی اشرافی را رعایت می کردند، سناتور ها و نخبگان، اگر به خاطر بی سر و سامانی کشور فردی را از میان خود برای یک مدت معینی جهت سر و سامان بخشیدن به امور شهر تعیین می نمودند، این توانایی و حق را هم داشتند که هر گاه آن شخص به صورت درست از عهده کار بدر شده نمی توانست، آن فرد دیکتاتور را به شدید ترین جزاء که در آنوقت تبعید بود می فرستادند

• اما در تحت شرایط موجود ضرورت دیکتاتور. . . « به چه مفهوم است؟ اگر دلیل بیاورند که در ظرف چند سال دیموکراسی در افغانستان مورد آزمون قرار گرفته ولی کار آیی لازم و نتیجه دل خواه نداشته باید این را بپذیرند که دیموکراسی کره اسب نیست که پس از زائیده شدن فوراً به دویدن آغاز کند، دیموکراسی در هر کشوری که روی کار آمده توأم با کم و کاستی در مسیر تکامل تدریجی حرکت کرده، چون دیموکراسی مثل انسان مرحله طفولیت، جوانی و پیری دارد. گذشته از این دیموکراسی یک سیستم خود کار نیست، بلکه یک میتود و روش است و این انسان ها و نهاد ها اند که باید آن را درست بکار برند.

● در افغانستان سال ها و قرن ها دیکتاتوری حکمفرما بوده، به همین علت سازمان های سیاسی و نهاد های اجتماعی مستقل و آزاد بوجود نیامده که بتوانند آزادی و دیموکراسی را در مقابل ریا کاران و عوام فریبان سازمان دهند، این را نیز همه میدانند که ضامن بقای دیموکراسی، سازمان ها، نهاد ها، و انجمن های ادبی، هنری و اتحادیه های صنفی هستند. تا اینها به شکل مستقل در جامعه بوجود نیامده و ریشه ندوانیده اند کار ها به صورت درست پیش نخواهد رفت و آزادی تضمین و پا برجا نخواهد ماند. گرچه چند فرد یا گروهک های قومی با امکانات مالی و اتکا به دولت های بیگانه می توانند قدرت را تصرف کنند، ولی چون حکومت برهان الدین ربانی و طالبان به صورت مسالمت آمیز قدرت را رها خواهند کرد.

● همین اکنون گروه های قومی و مذهبی از جمله عبدالرشید دوستم، حاجی محمد محقق، عطا محمد نور که قبلاً خیانت و جنایات شان را نشان داده اند، در زد و بند با دولت های خارجی به قدرت تکیه زده اند، اما از آنجائیکه از بی کفایتی به بقای خود در یک نظام دیموکراسی اطمینان ندارند با استفاده از اقتدار گروهی و بهره مند بودن از امکانات دولتی سراسیمه به هر سو در تلاش اند تا به خود کامگی دلخواه شان برسند.

● اینها تا سطح به اصطلاح معاون رئیس جمهور و معاونین و رئیس اجراییه «حکومت وحدت ملی» به بهانه تأمین امنیت و به اصطلاح دفاع از قیام های مردمی تبلیغات وسیع را به راه انداخته اند ولی همه میدانیم که آنها در چه خواب و خیال اند. این را نیز همه می دانیم که سران قومی و گروه های جنگی طرفدار نظام های دیکتاتوری هستند، مگر حیف است که بعضاً روشنفکران و تحصیل کردگان ما پس از تحمل آن همه رنج و بدبختی خود و مردم خود باز هم در فکر دیکتاتور و نظام های دیکتاتوری هستند. صد حیف همین فضای باز ناچیزی را که به کمک بین المللی بوجود آمده، اجازه دهیم که با رویای حکومت داؤد خان و دیکتاتور «با کفایت» برچیده شود و بار دیگر یک جنگسالار قومی چون رژیم برهان الدین ربانی یا رژیم طالبی تبارز نموده وحشت و بربریت برگردد و دروازه های تحصیل و کار را به روی زن و دختر ببندد و اگر زنی برای گدائی و یا کدام ضرورت دیگر از خانه برآید مثل گذشته با کیبل به پایش زنند و سنگسارش نمایند.

● بی تردید اگر قرار بر این شود که کاملاً نیروهای بین المللی افغانستان را تا یکی دو سال دیگر ترک گویند، در غیاب آنها کشور در گیر جنگ داخلی خواهد شد و این بار چنان خونریزی و ویرانی به راه خواهد افتاد که نظیرش را کسی ندیده باشد.

● اگر امروز وضعیت بی امنیتی، بی عدالتی و فساد را در دستگاه دولت افغانستان می بینیم بدین معنی نیست که نقص در دیموکراسی است، مفهوم آزادی در دیموکراسی این نیست که هر زورمندی چون عبدالرشید دوستم و عطا محمد نور والی دایم العمر بلخ و غیره حق داشته باشند هرچه دل شان خواست عمل کنند و خون ریزی براه اندازند.

- دیموکراسی دارای سه اصل اساسی است، رعایت آزادی، حقوق و نظم و دسپلین اگر این سه اصل درست اجرا نشود در هر جا و در تحت شرایط هر کشوری بی امنیتی، بی عدالتی بوجود آمده، دیموکراسی به انارشیزم مبدل می شود.
- نکته دیگری که باید گفت، گفته میشود در حال دیموکراسی در شرایط افغانستان سازگار نیست اما نمی گویند تا چه وقت اگر دیموکراسی را از امروز که افغانستان از حمایت همه جانبه بین المللی برخوردار است به فردا و یا ده سال بعد بگذاریم، آیا ده سال بعد همین قدر که امروز از دیموکراسی دور هستیم، باز هم به دور نخواهیم بود؟
- در پایان این نوشته به یکی دو مطلب مشخص از نوشته هایی به جانب داری از کار ها و کودتای داؤد خان اشاره می نمایم:
- محترم دوکتور سید عبدالله کاظم که در دوران ریاست جمهوری داود خان رئیس پوهی اقتصاد بود و حال در امریکا بسر میبرند، در چند بخش یک سلسله نامه ها و پیشنهاد های داوود خان به حضور اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و کار های دیگر او را به گونه ای کار تحقیق به نشر رسانده اند بر ملا ساختن همچو مسایل کار بسیار خوب و نیک است، چه بدینگونه زمینه ای فراهم می شود تا اهل نظر چون محترم ولی آریا و دیگران به نقد آن پرداخته و باشد که واقعیت و حقیقت مسایل بر ملا گردد. اما از لحاظ اصول کار تحقیق چندان به نوشته شان موافق نیستم زیرا در آغاز کار و طرح عنوان که «چرا و چگونه محمد داؤد خان را به یک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند؟» پیداست که در آغاز جناب شان از یک موضع جانبدارانه به موضوع پرداخته اند و مسؤولیت کودتا را که مستقیماً رهبری آنرا شخصاً داؤد خان به عهده داشته، به دیگران نسبت داده اند و داؤد خان را چون یک معصوم بی گناه معرفی کرده اند.
- کسی دیگری هم در بخش نظر دهی «افغان جرمن» محمد اعظم سیستانی که ادعای تاریخ دانی هم دارند با اظهار اینکه در کودتای داؤد خان «بینی کسی خون نشده» در دفاع از کودتا قلم زده، در پاسخ شان باید گفت هنوز شما مفهوم خشونت را نمی دانید، زیرا کودتا چپانی که با تانک و توپ به قصد تصرف قدرت در شهر سرازیر می شوند، قانون و قسم را زیر پا می کنند و یک رژیم با ثبات چهل ساله را از میان می برند، آیا اگر این عمل شان قانون شکنی، خشونت و خیانت نباشد، پس چیست؟
- اگر از سرک سازی و کار های دوران داؤد خان یاد آوری می شود باید گفت طبیعتاً هر دیکتاتوری آرزوی رشد و ترقی کشورش را می داشته باشد بخصوص در زمینه نظامی و اقتصادی تا دیکتاتور قدرتمندی باشد و آنگاه فکر کشور گشایی و تسخیر جهان را نیز در سر می پرورد. دیکتاتورها فقط از یک چیز بسیار بد می برند و خوش ندارند و آن «آزادی و دیموکراسی» است. چه میدانند که در فضای آزادی کارهای شان زیر سؤال و نقد و انتقاد قرار می گیرد و در آن صورت پایه های اقتدار شان تضعیف، متزلزل و بی اعتبار می شود. اما در پرتو آزادی است که مردم یک سر زمین قدرت را از یک دست خارج ساخته سازمان ها،

نهاد ها و انجمن هایی را بوجود می آورند و قدرت به صورت شایسته و قانونمند پخش و تقسیم گردیده جامعه در ثبات به سر می برد.

● سخن آخر اینکه اگر در جامعه آزادی و دیموکراسی نباشد ولو دیکتاتور ها چون صدام حسین دیکتاتور عراق و قزافی دیکتاتور لیبی که کشور های شان به استثنای آزادی و دیموکراسی از هر لحاظ رشد و ترقی نموده بودند و بی سواد تقریباً از کشورهای شان برچیده شده بود و صد ها هزار نفر از کشور مصر و جا های دیگر برای کار به آن کشور ها می آمدند، اما سرانجام چه شد؟ با از میان رفتن رژیم های دیکتاتوری همه چیز از میان رفت و در نتیجه آنچه برای مردم به میراث ماند، همانا جنگ، ویرانی و خونریزی بوده که ادامه دارد و همینطور از پیامد کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ داؤد خان کودتا های دیگر و جنگ های داخلی و تجاوزات خارجی بوجود آمد که تا کنون از پیکر ملت خون جاریست. پایان.



\*\* \* \*\*

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نیشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز و قلم بدست شناخته شده افغانستان را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند.

با کودتای ۲۶ سرطان تا امروز از پیکر ملت خون جاریست!  
[barez\\_naym\\_bakudetae\\_26saragtan\\_hanozkhun\\_jarist.pdf](http://barez_naym_bakudetae_26saragtan_hanozkhun_jarist.pdf)